



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان استان اصفهان - 12 / آبان / 1380

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين. والصلوة والسلام علي سيدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين، سيما بقیة الله في الأرضين. اللهم سدد سنتنا بالصواب والحكمة.
از نظر من، دیدار با شما جوانان، دیدار بسیار جذاب و زیبایی است؛ بخصوص که جمع قابل توجهی از شما حتماً اصفهانی هستید؛ فرزندان علم و ایمان و هنر و زاده محیط مفاخر بزرگ ملی و اسلامی. برنامه هایی که عزیزان من اجرا کردند، خوب و جالب بود و از همه آنها تشکر می‌کنم. یک نکته را در مورد این همخوانیها عرض کنم. البته این برادران عزیز، بسیار خوب اجرا کردند. شعری هم که خواندند، شعر خوبی بود؛ شعر «ها علی بشرٌ کیف بشرٌ». در حالی که آنها این شعر را با آهنگها و لهجه عربی می‌خواندند، این نکته به ذهنم خطور کرد که ای کاش به جای این شعر، شعر شهریار را می‌خواندند:

علي آن شیر خدا شاه عرب الفتی داشته با این دل شب

اتفاقاً بلافاصله دیدم که این شعر را هم شروع به خواندن کردند. در این همخوانیها علاوه بر جنبه هنری، باید جنبه پیام هم کاملاً محفوظ باشد و هنر در این جا هم مثل بقیه جاها، در خدمت ابلاغ و تبیین قرار گیرد. البته من خودم از چند سال قبل، این همخوانیهای عربی را تشویق کرده ام؛ لیکن عقیده دارم در غیر مواردی که شعر عربی یک شعر فوق العاده یا برجسته است و خصوصیات دارد، نیکو این است که از شعر فارسی با مضامین عالی استفاده شود. اتفاقاً شاعر شعر «ها علی بشرٌ» هم مثل خود شهریار، یک شاعر ترک تبریزی است؛ ملا مهرعلی تبریزی که در حدود صد یا صدوپنجاه سال پیش زندگی می‌کرده است:

ها علی بشرٌ کیف بشرٌ رَبُّهُ فِيهِ تَجَلِّيٌّ وَ ظَهْرٌ

شعر فارسی را با آهنگهای زیبای فارسی و با شیوه جذاب هنری و با انتخاب مضامینی که این جمعیت کثیر از آن درس بگیرند، بخوانید؛ که البته در بخش فارسی که عزیزان من آن را خواندند، تا حدود زیادی این مقصود تأمین شد. این را گفتم، تا کسانی که این سخن را در سرتاسر کشور می‌شنوند، سراغ گزینش نمونه های هنری پُر مغز و پُر معنا بروند. امروز نیاز ما به فهمیدن و فهماندن، از همیشه بیشتر است.

جمع عزیزی هستید؛ غالباً دانشجوی یا دانش آموز؛ اهل علم و سرشار از صفا. کار خوبی که دانشجویان اصفهان در این جلسه کردند - که من قلباً از آنها متشکر شدم - این است که پوستر مشترکی منتشر کردند که هم بسیج دانشجویی، هم انجمن اسلامی دانشجویان، هم جامعه اسلامی دانشجویان و هم انجمن اسلامی دانشجویی، عناوینشان در کنار یکدیگر قرار گرفته است. بله، این درست است. ممکن است در ده مسأله اختلاف نظر داشته باشید، اما در مسائل بسیاری هم وحدت نظر دارید. آن جایی که وحدت نظر دارید، این اتحاد را نمایان کنید. راهش نیز همین است. لزومی ندارد که اگر دو نفر در چند مسأله از مسائل بی شمار فکری و سیاسی با هم اختلاف نظر دارند، آن را حتی در مسائلی که مورد اتفاق نظر آنهاست، دخالت دهند؛ مثلاً اگر می‌خواهند مجلس جشن یا روزه خوانی یا سخنرانی و از این قبیل تشکیل دهند، حتماً دو جریان در مقابل هم قرار گیرند. کاری که شما کردید، بسیار خوب بود و من صمیمانه از شما فرزندان عزیزم تشکر می‌کنم.

طول مدت چهل و چند ساله معاشرت من با گروههای جوان موجب شده که من قلباً و عمیقاً جوانان را ستایش کنم. البته ستایش کردن جوانان با خوشامدگویی آنها تفاوت دارد. من با خوشامدگویی موافق نیستم؛ چیزی بگویم که شما خوشتان بیاید، یا چیزی را که ممکن است شما از آن ناراحت شوید و بدتان بیاید، بر زبان جاری نکنم؛ نه.



من به این چیزها عقیده ندارم؛ بلکه معتقدم که ستایش جوان به جای خود درست است و ستایشی واقعی و حق است و نقاط مورد ستایش هم از نظر من مشخص و روشن است و بعضی از آنها را خواهم گفت؛ اما ستایشگری جوان نباید به خوشامدگویی او تبدیل شود. شما فرزندان من هستید. انسان فرزند خودش را خواه و ناخواه دوست دارد؛ چه آن فرزند بداند، چه نداند؛ چه بخواند، چه نخواهد؛ چه از محبت پدر یا مادر متشکر شود، یا نشود. این دوست داشتن موجب این نیست که اگر در کار او خطایی وجود دارد، گفته نشود تا مبادا بدش بیاید؛ نه. اتفاقاً انسان با فرزند خودش بسیار راحت تر از دیگران است. بنابراین من جوانی و ویژگیهای عمده جوانی را در شما از ته دل دوست دارم و با همه وجود آن را ستایش می‌کنم؛ اما به خدا پناه می‌برم از این که به دام خوشامدگویی جمعی که در مقابل من هستند یا جماعت‌های فراوانی که من به محبت آنها احترام می‌گذارم، بیفتم.

نقاط ستایش برانگیز جوانان کدام است؟ اگر ما یک فهرست صد نقطه‌ای را هم فراهم کنیم، باز زیادی نرفته‌ایم. من در این جا چند نقطه از نقاط ستایش برانگیز جوانان را عرض می‌کنم.

جوان، حق را آسان می‌پذیرد. این بسیار مهم است. جوان، راحت و صادقانه اعتراض می‌کند و بی‌دغدغه و بدون هیچ‌گونه گرفتاری درونی، اقدام می‌کند. این هم بسیار مهم است. پذیرش آسان، اعتراض صادقانه و اقدام بی‌دغدغه را شما کنار هم بگذارید، ببینید چه حقیقت زیبایی به وجود می‌آید و چه کلیدی برای حل مشکلات است. جوان به طور طبیعی طالب اصلاح است. البته من به تعبیرهای رایج اصلاح طلب و محافظه کار و امثال اینها هیچ کاری ندارم؛ اصلاح طلبی به عنوان یک پُر سیاسی، مورد نظر من نیست. بعضی کسان دم از اصلاح طلبی می‌زنند، در حالی که اصلاً نمی‌دانند چه می‌خواهند و دنبال چه هستند. بعضی کسان دم از اصلاح طلبی می‌زنند، در حالی که آن چیزی که ته ذهنشان قرار دارد، در واقع اصلاح طلبی نیست؛ نوعی ارتجاع و برگشت به عقب است. می‌بینید که بعضی کسان زیر نام زیبا و جذاب اصلاح طلبی، دنبال این هستند که به دورانی برگردند که دین فقط جنبه تشریفات در زندگی انسان داشته باشد و نه بیشتر! این دیگر اصلاح طلبی نیست؛ این نقطه مقابل اصلاح طلبی است. اصلاح طلبی با تکامل و پیشرفت همراه است، نه با عقبگرد.

البته بعضی افراد هم هستند که اسم اصلاح طلبی را می‌آورند؛ اما مقصودشان اصلاحات امریکایی است! من یکی دو سال پیش در نماز جمعه مطرح کردم که ما اصلاحات انقلابی داریم و اصلاحات امریکایی. اصلاح امریکایی مظهرش این است که جرثومه فساد مثل محمدرضای پهلوی، دوباره به ایران برگردد و امور را در قبضه خود بگیرد؛ بعد هم کلید طلایی سلطه اجنبی بر کشور را در سینی نقره به اربابان امریکایی تقدیم کند! این که شما می‌بینید رسانه‌های امریکایی و انگلیسی و سیاستمداران‌شان دم از اصلاحات در ایران می‌زنند، منظورشان چنین چیزی است؛ یعنی جرثومه فساد که تابع و مرید و آلت دست و کوچک ابدال آنها باشد، در کشور بر سر کار بیاید و همه چیز را در خدمت آنها قرار دهد.

البته بعضی هم هستند که صادقانه اصلاح طلبند؛ در این شکی نیست. واقعاً از کمبودها، نارساییها، عقده‌ها و انحرافها رنج می‌برند و دنبال اصلاح آنها هستند، که این به جای خود مطلوب است. جوان، این‌گونه اصلاح طلب است؛ یعنی به طور طبیعی طالب عدالت، آزادیهای مشروع و تحقق آرمانهای اسلامی است. حقایق و آرمانهای اسلامی، او را به هیجان می‌آورد و در او جاذبه ایجاد می‌کند. تصویری که در ذهن او از سیمای امیرالمؤمنین علیه السلام نقش بسته، او را به هیجان می‌آورد؛ نواقص موجود را با او تطبیق و مقایسه می‌کند و طالب اصلاح می‌شود. این ویژگی بسیار برجسته‌ای است.

از جمله نقاط ستایش برانگیز جوانی، نیرو، قدرت، ابتکار و نشاط در وجود جوان است. اینها در شما به طور طبیعی وجود دارد. اینها بخشی از فهرست طولانی امتیازات جوانی است. آیا جوان این امتیازات را کسب کرده است؟ نه. شما برای این که امتیاز حق طلبی، نیرو، نشاط، حوصله و همت جوانی را به دست آورید، تلاش بخصوصی نکرده‌اید.



این یک مرحله طبیعی از عمر و زندگی است. پس یک موهبت است و در مقابل آن، تکلیف وجود دارد و باید جواب داد.

در این جا مغالطه ای وجود دارد که جزو همان خوشامدگوییهای به قصد عوامفریبی است؛ و آن این است که منطق اسلامی همه اش می گوید «تکلیف». در حالی که گفتمان جدید دنیا می گوید «حق»؛ چرا همه اش از تکلیف می گویند؟ بعضی کسان این حرف را رایج کردند و قصدشان این است که عده ای که از تکلیف گریزانند، از خوشامدگوییهای اغواگرانه و غیرصادقانه خوششان بیاید.

اولاً حق و تکلیف، دو روی یک سکه اند. هیچ حقی بدون تکلیف وجود ندارد. هر کس حقی دارد و در قبال آن، تکلیفی هم برعهده دارد. بنابراین، این که از حق بگویید؛ اما از تکلیف نگویید، حرف سخیف و بی محتوا و بی منطقی است. ثانیاً در این جا صحبت از حق نیست. تکلیفی که ما در این جا مطرح می کنیم، در مقابل یک حق نیست؛ در مقابل یک امتیاز است. شما امتیازی دارید و این امتیاز تکلیفی را به طور طبیعی بر دوش شما بار می کند. من که امتیاز جوانی شما را ندارم، برخی از تکالیف شما را هم ندارم. البته ممکن است در بخشی دیگر، من از امتیازاتی برخوردار باشم؛ لذا در مقابل آن تکالیفی هم دارم. بنابراین در این جا تقابل حق و تکلیف نیست؛ تلازم امتیاز و تکلیف است. تکلیف، ناشی از امتیازی است که شما در این مرحله از عمر دارید؛ ناشی از موهبتی است که خدا به شما داده است. توجه کنیم که این تکلیف در دوران کنونی، سنگینتر از همیشه است. چرا؟ چون قشر جوان به طور ویژه در جامعه نقش آفرین شده است؛ چون جمعیت جوان افزایش پیدا کرده است؛ چون کفه جوان در معادلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور، یک کفه سنگین است. بنابراین در این جا مسأله این نیست که جوان در رابطه با شخص خود تکلیفی دارد یا ندارد؛ نه. مسأله این است که جمعیت عظیم جوانان و حضور آنها در صحنه و بخصوص آگاهی ای که امروز جوانان متعهد کشور ما از آن برخوردارند - که در کمتر جایی در دنیا، این آگاهی، حساسیت و برانگیختگی وجود دارد - تکالیف آنها را سنگین و مهم می کند. البته به شما بگویم؛ این تکلیف، از جمله تکالیفی است که اتفاقاً برای جوان هیجان انگیز هم هست. از آن تکالیفهای خسته کننده کسل کننده نیست. تکلیفی است که با طبیعت جوانی هم همراه است و برای جوان، مشوق و پیشبرنده است.

ما می خواهیم جوانان را به چه چیزی دعوت کنیم؟ نمی خواهیم شعارهای کلی بدهیم. بعضی از شعارها، بسیار کلی و مبهم است. مثل دعوت کردن به میدانی است که راه ورودی آن معلوم نیست یا بسته است. البته بخشی از تکالیفی که ما متوجه جوانان می دانیم، تکالیف شخصی آنهاست. خودسازی علمی، خودسازی اخلاقی، خودسازی جسمی. اینها تکالیف مهمی است؛ مطالباتی است که ما حق داریم از جوان بکنیم و جوان هم به این خودسازیها احتیاج دارد. فعلاً بحث ما این نیست.

آنچه را که من امروز به عنوان یک تکلیف برای جامعه جوان کشور حس می کنم، این است که جوانان باید از سرمایه هویت ملی و جمعی کشور، با همه وجود و همّت خود دفاع کنند. هر مجموعه ای انسانی به یک هویت جمعی احتیاج دارد و باید احساس اجتماع و بستگی و هویت جمعی کند. در کشورهای دنیا معمولاً روی مفهوم ملیت تکیه می کنند. بعضی جاها هم روی قومیت تکیه می کنند. ملیت چیست؟ یک هویت جمعی است که با برخورداری از آن، هر کشور می تواند از همه امکانات خود برای پیشرفت و موفقیت استفاده کند. اگر این احساس هویت جمعی وجود نداشته باشد، بسیاری از مشکلات برای آن مجموعه پیش می آید و بسیاری از موفقیتها برای آنها حاصل نخواهد شد؛ یعنی پاره ای از موفقیتها در یک کشور، جز با احساس هویت جمعی به دست نخواهد آمد. این هویت ملی و جمعی در کشور ما حتی از ملیت هم فراتر است. ما با این که ملیت را محترم و مقدس می شمیریم و بسیار هم روی ملیت - به معنای مثبت آن، نه به معنای منفی آن؛ همان چیزی که در عرف سیاسی دنیا به آن «ناسیونالیسم» گفته می شود - تکیه می کنیم؛ اما هویت جمعی و ملی ملت ایران، نظام اسلامی است که حتی از ملیت ایرانی،



کارایی و جذابیت بیشتر و حوزه تأثیر وسیعتری دارد. اهمیت این هویت جمعی به این است که هم در مقیاس ایرانی دارای بازده و تأثیر است، هم در مقیاس اسلامی چنین تأثیری دارد و هم در مقیاس جهانی مؤثر است؛ یعنی چیزی که دیگر ملیتها هیچکدام اینها را ندارند؛ یک چیز فراملی است. دایره بعضی از شعارهای فراملی، محدود است. مثلاً عربها به هویت عربی و ناسیونالیسم یا قومیت عربی تکیه می کنند؛ اما این هویت اولاً محدود در دایره عربهاست و فراتر از آنها را شامل نمی شود؛ ثانیاً چون عربیت یک واقعیت است، حاوی و متضمن یک آرمان فراملیتی نیست که برای دیگر ملت‌های جهان جاذبه ای داشته باشد. لذا در یک کمربند، محصور می ماند و حتی با افرادی که آن سوی مرز هستند، تعارض هم پیدا می کند - عرب و غیر عرب، عرب و فارس، عرب و ترک - چون آرمانی در آن نیست که بتواند یک دایره وسیعتر از این هویت را فرا بگیرد. اما نظام اسلامی این گونه نیست. نظام اسلامی، هم دارای کاربرد ملی است، هم دارای کاربرد اسلامی است، هم دارای کاربرد جهانی است؛ یعنی فرااسلامی است.

اهمیت ایرانی نظام اسلامی به خاطر این است که نظام سیاسی مستقر پایدار ریشه داری است که به دست خود مردم به وجود آمده است. یک نظام تحمیل شده بر مردم نیست؛ ضد ایدئولوژی سلطنت است. سلطنت یک ایدئولوژی دارد. ایدئولوژی سلطنت همان چیزی است که شما در همه سلطنت‌های دنیا با انواع و اقسامش مشاهده می کنید؛ یعنی استبداد، بهره مندیهای اختصاصی و زورگویی؛ آن جایی که به زورگویی نیاز داشته باشند. یک روز هم پیدا می شود که همین انوشیروان - که سعی کردند اسم او را عادل بگذارند - به خاطر یک کینه شخصی از دوره جوانی، در یک روز دهها هزار مزدکی را به قتل می رساند! نقل می کند که در دوره جوانی، پدرم - قباد - گفت به پای مزدک بیفت (چون قباد، مرید مزدک بود)؛ هنوز بوی گند پای مزدک در شامه من هست و اکنون که به سلطنت رسیده ام، انتقام می گیرم؛ نه از خود مزدک، از دهها هزار مزدکی!

پادشاهان صفوی، مایه افتخار ما هستند - می دانید، ما برای پادشاهان صفوی ارزش و اعتباری قائلیم؛ چون پیرو مکتب اهل بیت بودند و استقلال و تمامیت ارضی ایران را حفظ کردند - اما شما ببینید همین شاه عباس که یک چهره برجسته است، چقدر ظلم ناشی از خودکامگی محض کرده است. آن قدر از خویشاوندان خود را کشت و کور کرد که بعضی اشخاص مجبور شدند برخی از شاهزاده های صفوی را به گوشه ای ببرند و گم و گور کنند تا شاه از وجود آنها مطلع نباشد! مثلاً دستور داد چهار پسر امام قلی خان را سر ببرند و جلو او بگذارند؛ در صورتی که امام قلی خان جزو افرادی بود که به صفویه خیلی خدمت کرده بود؛ جزو خدام قدیمی صفویه و سرداران و سیاستمداران صفویه بود؛ اما به خاطر وجود روح دیکتاتوری و استبداد در شاه، این بلا سر او آمد. ظلم و جور، مخصوص محمدرضا و رضاخان نبود. در ایدئولوژی سلطنت، ظلم و جور ناشی از استبداد، قدرت مطلقه و متعهد نبودن به هیچ مسؤولیتی و هیچ عهد الهی و مردمی وجود دارد. نظام اسلامی در مقابل ایدئولوژی سلطنت قیام کرد؛ در حالی که کشور ما قرنهای متوالی دچار این حالت بود؛ چه قبل از اسلام، چه حتی بعد از آمدن اسلام. اسلام در مدینه به معنای واقعی کلمه، متضمن آزادی و - به تعبیر امروز ما - مردم سالاری بود. در مدینه و زادگاه و پایگاه نبوت، این طور بود؛ اما در مناطق دوردستی که فلان سردار اموی در خراسان یا اصفهان یا فارس مشغول حکومت بود، این خبرها وجود نداشت؛ بلکه هر سرداری برای خود یک پادشاه مستبد بود و هر کاری می توانست، می کرد. البته ایمان مردم ایران به اسلام، به خاطر این شخصیتها و این سردارها نبود؛ به خاطر پیام اسلام بود، که خود داستان و ماجرای دیگری دارد. از ایدئولوژی سلطنت که استبداد یک رکن ذاتی آن است، از صد سال پیش به این طرف، آفتهای دیگری هم در کشور ما بروز کرد که یکی از آنها وابستگی بود؛ دیگری فساد سلطنت و اطرافیان و درباریان بود؛ فساد جنسی، فساد اخلاقی و فسادهای فراوان مالی.

اینها برای مردم، شاه و قدرت مطلقه بودند؛ اما در مقابل بیگانگان تسلیم و مطیع: «اسد علی و فی الحروب نعامه»!



در مهمترین مسائل، مطلبی به آنها دیکته می شد؛ نه به وسیله یک رئیس جمهور، بلکه به وسیله سفیر انگلیس به دربار مراجعه می کرد و می گفت مصلحت شما این است که این طور باشد؛ شاه هم می فهمید «مصلحت شما این است» یعنی چه! در کنار وابستگی مطلق و مطیع بودن در مقابل بیگانگان، بی کفایتی هم الهی ماشاءالله وجود داشت.

من به شما عرض کنم؛ در صد سال اخیر، به معنای حقیقی کلمه، برای این کشور هیچ کار اساسی ای قبل از انقلاب انجام نگرفته است. امروز در محیط دانشگاه چشم شما به حقایق علمی باز شده است؛ می بینید که ما چقدر کار نکرده و راه نرفته داریم. می شد این راهها را رفت، می شد با کاروان علم همراه شد، می شد علم و عالم و دانشمند و تحقیق و استقلال در علم و تحقیق را در کشور آزمایش کرد؛ اما این کار را نکردند؛ بلکه بعکس عمل کردند. در دوران ورود دانش جدید به کشور ما، آنچه که وارد شد، عبارت بود از تقلید و ترجمه. البته منظورم ترجمه یک اثر ارزشمند نیست - که یک کار لازم است - منظورم فکر و ذائقه و روحیه ترجمه ای است؛ یعنی قدرت ابتکار را از یک ملت گرفتن؛ شجاعت حرف نو را از یک ملت گرفتن؛ همه اش تویی سر او زدن؛ به او این طور تلقین کردن که اگر می خواهی به جایی برسی و آدم شوی، باید همان کاری را بکنی که غربیها کردند و از آن سر سوزنی تخطی نکنی! به مردم ما و محیطهای علمی، این گونه یاد دادند. اجازه ابتکار و نوآوری و خلاقیت علم را ندادند. علم و فکر را باید تولید کرد. اینها نه در علوم تجربی، نه در علوم انسانی و نه در علوم سیاسی و اجتماعی، برای آفرینش علمی میدان ندادند. لذا وضع این گونه است که امروز ملاحظه می کنید.

البته در این بیست سال بعد از انقلاب، با همه گرفتاریهایی که وجود داشته، ورق برگردانده شده است؛ والا قبل از آن که انقلاب به میدان بیاید و شجاعت خواستن، اندیشیدن، اعتماد به نفس و اتکاء به استعداد ایرانی در کشور مطرح شود - که اینها از برکات انقلاب بود - غایت آمال و آرزوی یک انسان این بود که بتواند بر طبق نسخه ای که غربیها عمل کرده اند، عمل کند؛ یعنی افراد اصلاً به خود اجازه نمی دادند که از آن روند تخطی کنند! پس استبداد، وابستگی، فساد، عدم ابتکار، عدم پیشرفت و بی کفایتی وجود داشت؛ اما انقلاب و نظام اسلامی در مقابل همه اینها قد علم کرد و شورشی علیه همه اینها بود. این انقلاب و این نظام، کار یک دسته و یک گروه خاص نبود؛ کار ملت بود.

قرن بیستم، قرن تحولات کوچک و بزرگ سیاسی در دنیا است و انقلابها و کودتاها و تحولات زیادی در آن صورت گرفته است. در قرن بیستم هرچه که شما چشم بگردانید، هیچیک از این تحولات را نمی بینید که تحت تأثیر ساخت و پاختهای پشت پرده و اعمال نفوذ قدرتهای بیگانه نباشد. البته در بین همه اینها، انقلاب اکتبر شوروی مستثناست - که آن، نوع دیگری بود - اما بقیه تحولات سیاسی که در دنیا اتفاق افتاد، یا تحت تأثیر گروههای حزبی و پشت سرش شوروی بود، یا یک کودتای قدرت طلبانه چند نفر نظامی بود. بنابراین کار مردم نبود؛ به شکلی که در ایران، انقلاب اتفاق افتاد. انقلاب اکتبر شوروی هم مردمی نبود، و عرض کردم که تحلیل و تفسیر آن انقلاب، داستان مفصل دیگری دارد.

انقلاب اسلامی ایران صد درصد مردمی بود. در دوران انقلاب، شما وقتی به هر روستایی از روستاهای این کشور می رفتید، می دیدید که در آن جا مردم برانگیخته اند، حرف دارند، مطالبه دارند، شعار دارند و همه این مطالبات و حرفها هم حول محور واحدی حرکت می کرد؛ حول پیام اسلام که مظهر آن را در امام عزیز و بزرگوار ما می دیدند. اهمیت نظام اسلامی از لحاظ ابعاد ایرانی در اینهاست: اولاً صد درصد مردمی است؛ ثانیاً نقطه مقابل چیزی است که قرنهای متمادی کشور ما از آن رنج برده بود؛ یعنی ایدئولوژی سلطنت و کارگزاران سلطنتی. شما هیچ ملیتی را پیدا نمی کنید که بتواند چنین انگیزه های عمیقی را در دلهای تک تک مردم به وجود آورد. یکایک آحاد مردم، این انقلاب و این نظام را با همه وجود خود مطالبه و دنبال می کردند؛ بی تفاوت ترین آدمها در این حرکت سهیم بودند. این در



ابعاد ایرانی است.

و اما در ابعاد اسلامی. یک ملیت معمولاً در داخل مرزهای خود زندانی است و بیرون مرز، هیچ گونه ارزش و جاذبه و احترامی ندارد؛ اما نظام اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام و هر جا که مسلمانی وجود داشت، هویت اسلامی و احساس شخصیت را هم در افراد و هم در ملتها زنده کرد. اقلیتهای مسلمان که در دنیا متفرق بودند، احساس شخصیت کردند. ملتهای مسلمان، بخصوص در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا - یعنی در واقع اجزای امپراتوری متلاشی شده قدیمی عثمانی که سالهای سال رنج استعمار را تحمل کرده بودند - احساس کردند مجدداً نسیمی وزیده است. البته ما امپراتوری عثمانی را اصلاً تأیید نمی کنیم؛ یک حکومت سلطنتی بود مثل بقیه حکومتهای سلطنتی، با همان مشکلات و گرفتاریها؛ اما اروپاییها - فاتحان جنگ بین الملل اول - وقتی این حکومت بزرگ را که از منطقه بالکان تا تمام آسیای صغیر و خاورمیانه و شمال آفریقا گسترش داشت - از بوسنی و هرزگوین تا مصر و ترکیه کنونی و عراق و سوریه و فلسطین - متلاشی نمودند، به این اکتفا نکردند که حکومت را زایل کنند؛ از ملتها انتقام کشیدند و آنها را تحقیر کردند! قطعه قطعه بخشهای این حکومت به دست یکی از دولتهای اروپایی افتاد و همان داستان غمبار استعمار تکرار شد؛ داستانی که هرگز از یاد این ملتها نخواهد رفت و از تاریخ آنها زایل نخواهد شد. در یک کشور، بیگانه ای نباید حکومت کند و تمام امکانات آن کشور در خدمت شخص بیگانه و دستگاه بیگانه و نظام بیگانه باشد و مردم آن کشور مجبور باشند از بیگانه ای که بر آنها حکومت می کند، اطاعت کنند و جرأت نکنند اندکی برخلاف مصالح او حرف بزنند یا حرکت کنند. واقعیت استعمار این بود.

آن جاهایی که استعمار مستقیم نکردند - مثل عراق - حکومت پادشاهی درست کردند و آدم غیر عراقی را (خانواده فیصل، خانواده سلطنتی عراقی نبودند) آوردند و بر مردم حاکم کردند؛ اما در واقع انگلیسیها حکومت می کردند. سیاست، سیاست انگلیسیها بود؛ خواست، خواست انگلیسیها بود و مردم عراق تسلیم و مقهور سرپنجه یک حکومت بیگانه بودند. شما ببینید برای یک ملت، کدام تحقیر از این بالاتر است؟ همه چیزشان را تحقیر کردند و دین و دنیا و شخصیت و ادب و فرهنگ و استقلالشان را به کلی از بین بردند.

آن روزی هم که به اصطلاح موج مدرنیته را وارد این منطقه کردند، در واقع باید گفت فاضلابهای مدرنیته را به این منطقه فرستادند! علم و ابتکار و اختراعات جدید و پیشرفت فکری و دانشگاههای پیشرو را که به کشورهای الجزایر و مصر و عراق و بقیه مناطق تحت استعمار نیاوردند. اول چیزی که آوردند، ابتذال فرهنگی، کشف حجاب و کالاهای مصرفی پس مانده بود؛ یا حداکثر نظامهای نسخ شده درجه دو و سه آموزش و پرورش خود را آوردند؛ یعنی مردم را از همه جهت تحقیر کردند.

وقتی موج چپ در دنیا بلند شد، بسیاری از روشنفکران در دنیای اسلام، شعارهای چپ - شعارهای سوسیالیستی و مارکسیستی - می دادند و در واقع می خواستند از غرب انتقام بگیرند؛ اما وقتی نظام اسلامی و انقلاب اسلامی پدید آمد، غوغا به پا شد و تمام کشورهای اسلامی از این که دیدند یک ملت آمده و پرچم اسلام را بلند کرده و در مقابل سخت ترین تهدیدها ایستاده است؛ نه فقط در مقابل غرب، بلکه در مقابل شرق و غرب، شعار «نه شرقی، نه غربی» می دهد و در مقابل جذباتترین تطمیعهها، بی اعتنائی نشان می دهد، یکپارچه هیجان شدند.

عزیزان من! عکس العمل آمریکا و غرب در مقابل انقلاب اسلامی، ناشی از چنین حقایقی بود. انقلاب در ابتدا آن چنان انفجاری در دنیای اسلام به وجود آورد که همه را به وحشت فرو برد. تحلیل کردند و گفتند اگر جلو این انقلاب را سد نکنیم و این نظام را از پا نیندازیم، دنیای اسلام را تسخیر و منافع غرب را در دنیای اسلام تهدید خواهد کرد. راست هم می گفتند؛ لذا توطئه ها علیه انقلاب اسلامی شروع شد. پس، نظام اسلامی و انقلاب اسلامی همان کاری را کرد که ملیت برای یک ملت می کند؛ یعنی همه احساس خودمانی گری کردند و شعار دادند. در کشورهای دوردست، نام فرزندان خود را، نام شخصیتهای انقلاب گذاشتند. شعرای بزرگ عرب که ما نام آنها را نشنیده بودیم و



مطلقاً با ایران ارتباطی نداشتند، در وصف تهران، ایران و مردم ایران قصاید غزایی سرودند. نزار قبّانی - که شاعر بسیار برجسته ای بود و سه چهار سال پیش فوت شد - به این معروف بود که شعرش دائم با قدرتهای عربی گلاویز است. او در شعرهایش - که بسیار هم جاذبه داشت - خاندانهای سلطنتی و حرمسراهای آنها را تحقیر می کرد. البته او هیچ وقت به ایران نیامده بود و هیچ رگ ایرانی هم نداشت؛ اما درباره تهران - تهرانی که ندیده بود و نمی شناخت، و ایرانی که ناسیونالیسم عربی همیشه با آن مقابله کرده است - قصیده مفصّلی دارد.

و اما در ابعاد جهانی. در ابعاد جهانی - حتی در دنیای غیر اسلام - هم انقلاب اسلامی تأثیر گذاشت و توجه به قدرت مذهب در بسیج انسانها را در دنیا مطرح کرد. مذهب - که یک پدیده منزوی و تشریفاتی محض بود - ناگهان آن چنان یک ملت را بسیج کرد که توانست یک نظام متکی به حمایتهای بین المللی را به کلی به خاک سیاه بنشاند و اجازه ندهد بر روی ویرانه های آن، خلأ به وجود آید؛ بلکه نظامی با حرفهای نو بر سر پا کند. قائلین همه حرفهایی که برای بشریت ایده آل بود - مسأله عدالت، انسانیت و تکریم انسان، برابری انسانها، برابری نژادها، لزوم مبارزه و مقابله با زورگوییهای بین المللی - و کسانی که در دلهایشان حرفهایی بود، ولی جرأت نمی کردند آنها را ابراز کنند و یا میدانی برای ابراز نمی یافتند، دیدند نظام سیاسی مستقری در یک گوشه از دنیا به وجود آمده، این حرفها را روی پلاکارد نوشته و در مقابل چشم جهانیان بلند کرده است. این برای آنها، بسیار فوق العاده بود.

در زمان جنگ ویتنام که علیه امریکا تبلیغات زیاد بود، اما کسی گوشش بدهکار نبود و اعتنا نمی کرد، ژان پل سارتر نویسنده و فیلسوف فرانسوی و برتراند راسل فیلسوف و نویسنده انگلیسی و چند نفر دیگر دور هم جمع شدند و گفتند بیاییم علیه امریکا دادگاهی تشکیل دهیم و جنایات این رژیم در ویتنام را در این دادگاه محاکمه کنیم. آن طور که به ذهنم می آید، برتراند راسل به عنوان دادستان، ژان پل سارتر به عنوان رئیس دادگاه، و چند نفر دیگر هم از متفکران سیاسی دنیای غرب بودند. آنها در دنیا هیچ نقطه ای را پیدا نکردند که این دادگاه را در آن جا تشکیل دهند! کشورهای غربی - از جمله فرانسه و انگلیس - کشورهای خود اینها بود و شریک جرم امریکا بودند؛ بنابراین معنا نداشت چنین دادگاهی در این کشورها تشکیل شود. در کشورهای کمونیستی هم اگر این دادگاه تشکیل می شد، صبغه کمونیستی پیدا می کرد و چون اینها ضد مارکسیسم بودند، نمی خواستند در این کشورها برگزار شود. بنابراین هیچ نقطه آزادی در دنیا وجود نداشت که اینها دادگاه را در آن جا تشکیل دهند. راه حلی که به نظرشان رسید، این بود که رفتند یک کشتی اجاره کردند و در آبهای آزاد اقیانوسها این دادگاه نمایشی را تشکیل دادند! بنابراین وقتی عدّه ای متفکر می خواستند به جنایات آشکار امریکا در ویتنام اعتراض کنند، یا باید به اعتراضات خیابانی متوسّل می شدند - مثل همین کارهایی که امروز در دنیا علیه جهانی گری می شود. هر جا کنفرانس جهانی سازی (گلوبالیسم تحت رهبری امریکا) تشکیل می شود، تظاهرات خیابانی شکل می گیرد و عدّه ای شعار می دهند و چهار نفر پلیس هم با باتوم می آیند؛ ولی این تظاهرات چندان اهمیتی ندارد و تأثیرگذار نیست؛ صرف یک ابراز اعتراض است - یا اگر می خواستند کاری بکنند که بتواند در افکار عمومی دنیا اثر بگذارد، هیچ نقطه ای در دنیا وجود نداشت که آنها بتوانند به آن متکی باشند؛ لذا یک کشتی انتخاب کردند و وسط آنها رفتند و بدون اتصال به هیچ مردمی و بدون داشتن امتداد ملّی ای، این کار را کردند. در چنین دنیایی؛ در قحط یک فضا و محیط مناسب برای زدن یک حرف حساب، ناگهان بر روی خاک، روی همین زمین، آن هم نه در یک زمین اجاره ای یا میدان فوتبال؛ بلکه در یک کشور، آن هم نه در یک نقطه دورافتاده دنیا؛ بلکه در خاورمیانه و حسّاسترین منطقه جغرافیای سیاسی دنیا، یک ملت چند ده میلیونی، با یک انگیزه تمام نشدنی، ناگهان وسط میدان آمد و نه فقط به امریکا و پشتیبانان او اعتراض کرد و به همه انگیزه های استکباری امریکا «نه» گفت که حتی به شوروی هم که قطب مقابل امریکا بود، اعتراض می کرد!

من در زمان ریاست جمهوری، در کنفرانس غیر متعهدها در زیمباوه شرکت کردم. کنفرانس غیر متعهدها عمدتاً در



اختیار چپ‌ها بود. البته دولتهای متمایل به غرب و آمریکا هم در آن جا بودند؛ اما کارگردان عمده، یکی رابرت موگابه و دیگری فیدل کاسترو بود - که اینها چپ بودند - بقیه رؤسای جمهور چپ دنیا هم که طرفدار شوروی بودند، حضور داشتند و عمده کارگردانی در دست اینها بود. من رفتم در آن جا سخنرانی کردم. سخنرانی من صد درصد ضد آمریکایی و ضد استکباری بود. حقایق انقلاب، حقایق کشور، جرایم آمریکا، جرایم ملت ایران، مسائل مربوط به جنگ تحمیلی و امثال اینها را گفتم. بعد با همان صراحت و شدت، به تجاوز شوروی به افغانستان حمله کردم. اینها مبهوت مانده بودند! یکی از همان رؤسای جمهور چپ به من گفت، تنها غیر متعهد در این کنفرانس، ایران است. ببینید؛ نظام اسلامی در ابعاد جهانی، این طور اهمیت و جلوه پیدا می‌کند و حتی دشمنانش مجبور می‌شوند به آن احترام کنند.

علاوه بر اینها، آن چیزی که بخصوص برای توده‌های مردم در جهان غیر اسلامی جاذبه داشت، معنویت بود. درست است که معنویت را از زندگی مردم زدوده‌اند؛ اما همان مردمی که از معنویت محرومند و در زندگی مادی غوطه‌ورند، احساس خلأ و کمبود می‌کنند. مثل آدم معتادی که حاضر نیست ترک اعتیاد کند؛ اما اگر به او بگویند یک نفر با زور تو را وادار می‌کند تا اعتیادت را ترک کنی، خوشحال می‌شود و از خدا می‌خواهد که با زور دستش را ببندد و به او مواد نرسانند تا راحت شود! بسیاری از جوامع غربی در چنین حالتی بودند و هستند. آری؛ آنها در مادیت غرق و از معنویت دورند؛ اما احساس خلأ و کمبود می‌کنند. آنها دیدند که نظامی با این قدرت سیاسی، با این روحیه بالا، با این همه حرفهای نو برای دنیا و با این نقس تازه به میدان آمده و معنویت هم همراه اوست؛ کار را با نام خدا آغاز می‌کند و برای خدا به پایان می‌برد؛ می‌خواهد دنیا را با نام خدا بسازد و از دنیا هم مثل دستگاه رهبران کلیسایی عبور نمی‌کند. ببینید؛ هویت جمعی ملت ایران - یعنی نظام اسلامی - داستانش این است. چیزی است که هم از لحاظ ملی، هم از لحاظ اسلامی و هم از لحاظ جهانی اهمیت دارد. این نظام در آغاز پیدایش، آن چنان دنیا را به خودش جذب کرد که به همان اندازه که دل‌های بی‌طرف و بی‌غرض جذب آن شدند، کارگردانان و سردمداران و نگهبانان سلطه بین‌المللی و جهانی از آن نگران و ناراحتند و در مقابلش ایستادگی می‌کنند. عزیزان من! راجع به دشمنی سلطه‌گران و نظام استکبار با جمهوری اسلامی خیلی حرف زده‌ام و خیلی تکرار کرده‌ام. دلم می‌خواهد روی این جمله قدری تأمل و فکر کنید؛ مسأله بسیار مهم است. کار مهمی در این جا صورت گرفته و می‌گیرد. حقیقتاً سردمداران سلطه جهانی که همه دنیا و منافع آن را برای خود مباح می‌دانند، احساس می‌کنند در دردمرزی بزرگی افتاده‌اند. نمونه‌ای که همه دنیا را مال خودشان می‌دانند، همین چیزی است که ملاحظه می‌کنید. آمریکاییها می‌گویند ما ناوگان خود را به خلیج فارس آوردیم، چون منافع ما در آن جاست! سلطه و استکبار جهانی، خود را محتاج این نمی‌بیند که از روشهای متداول و قانونی و متعارف کسب منفعت استفاده کند. همه دنبال منافع خودشان هستند؛ منتها به دنبال منافع رفتن، راه دارد. انسان می‌رود چیزی می‌دهد و چیزی می‌گیرد؛ مذاکره‌ای می‌کند و امتیازی می‌دهد؛ اما اینها حاضر نیستند از این قوانین پیروی کنند؛ کشتی جنگی می‌فرستند! هر جا منافع نظام سلطه اقتضاء کند، باید در آن جا حضور قدرتمندانه پیدا کند! اگر اندکی این منافع تهدید شود، چنانچه بتوانند، همان کاری را می‌کنند که در افغانستان کردند؛ بدون هیچ‌گونه اشکال و مانع و رادعی برای خودشان. هیچ فکر نمی‌کنند. مگر سرشان به سنگ بخورد؛ والا مانعی در راه خودشان نمی‌بینند و آن را حس نمی‌کنند؛ اصلاً احتیاجی نمی‌بینند. به آمریکا می‌گویند آیا شما در قضیه حمله به افغانستان، از شورای امنیت مجوز دارید؟ وزیر محترمشان (!) مصاحبه می‌کند و می‌گوید احتیاجی به شورای امنیت نیست! شما که ادعا می‌کنید فلان کس یا فلان گروه یا فلان سازمان، برجهای دو قلوی عزیزتان را در نیویورک هدف قرار داده و نابود کرده و به خاک سیاه نشانده است، آیا دلیل و شاهد و مدرکی هم به کسی ارائه کرده‌اید؟ می‌گویند احتیاج به ارائه مدرک نیست! یعنی دیکتاتوری در سطح بین‌المللی. ملتها با دیکتاتورهای کشور خود مبارزه می‌کنند و جان می‌دهند، برای این



که دیکتاتور را از بین ببرند و یک حاکم مردمی بر سرکار بیاورند؛ بعد همین مردم مجبور باشند دیکتاتوری بین المللی بیگانه آمریکا را در امور کشور خود قبول کنند. این که من بارها دشمنی سلطه جهانی با ایران را تکرار کرده ام، با توجه به این حقایق است.

امروز نظامی وجود دارد که هم مستقر است، هم مستحکم است و هم پشتوانه عظیم مردمی دارد. با پشتوانه عظیم مردمی هم بسیار مبارزه کرده اند. برای دستگاه استکبار غیر قابل تحمل است که می بیند جمعیت‌هایی مثل شما جوانان می نشینید و به سخن یک مسؤول در کشورتان صمیمانه گوش می دهید. نظامی که به افکار و آراء و عواطف و همت و انگیزه و آگاهی مردم متکی است، در یک نقطه بسیار حساس جغرافیایی نشسته و بدون هیچ گونه ترس و بیمی، حرف خود را می زند و کار خودش را می کند. اگر با این نظام دشمنی نکنند، چه کنند؟! باید دشمنی کنند. من و شما هستیم که باید این دشمنی را بشناسیم.

همان طور که آن روز در میدان امام به آن جمعیت عظیم عرض کردم، آنها مکر و توطئه می کنند؛ ما باید در مقابل آنها ضد مکر، ضد توطئه و ضد حمله کنیم؛ «و مکروا و مکرالله»؛ «اتهم یکیدون کیدا و اکید کیدا». اگر از دشمنی آنها غفلت کردیم، باخته ایم. اگر برای ضد حمله آنها چاره ای نیندیشیم، دشمن را به دست خود موفق کرده ایم. این که من مرتب به مسؤولان، به مردم و بخصوص به جوانان هشدار می دهم، به این خاطر است.

ما امروز در دوران حساسی هستیم. آیا جوان می تواند بی تفاوت بماند؟ حمله دشمن به ما یک امر طبیعی است. هیچ لازم نیست که ما دستگاه‌هایی ویژه ای داشته باشیم تا از اعماق کارهای آنها برای ما خبر بیاورند - که البته خبرهای ویژه هم داریم؛ این طور نیست که نداشته باشیم - اما اگر آن خبرها را هم نداشتیم، خیلی واضح و منطقی و طبیعی است که دشمن علیه ما توطئه کند. عده ای می آیند و بحث توهم توطئه را مطرح می کنند. در دانشگاه و محیط روشنفکری کشور، انسانی خجالت نکشد و بگوید توطئه توهم است؛ دشمن علیه ما توطئه نمی کند؛ آمریکا علیه ما توطئه نمی کند! گفت: مادر من چه اشتباه کند به خیالش که گریه هم لولوست! امریکایی‌هایی به این نازنینی! در دوره جنگ تحمیلی، شخصیت‌های متعددی به ایران می آمدند و می رفتند. یکی از شخصیت‌هایی که من او را فراموش نمی کنم، احمد سکوتوره است. او رئیس جمهور گینه کوناکری در غرب آفریقا و یکی از شخصیت‌های برجسته و بسیار محترم در قاره آفریقا بود. متأسفانه مطالعات تاریخی، سیاسی جوانان ما ضعیف است. اینها را باید شما خیلی مطالعه کنید و بدانید. در کشور غنا در غرب آفریقا انقلاب شد و شخصیت آفریقایی بسیار برجسته ای به نام قوام نکرومه بر سر کار آمد که بعد علیه او توطئه‌های زیادی - توطئه‌های غربی و امریکایی و غیر امریکایی - صورت گرفت. در یکی از سفرهایی که قوام نکرومه به خارج رفته بود، در غیاب او یک کودتای دست راستی غربی در این کشور راه انداختند که او دیگر مجبور شد به کشورش نیاید. همان موقع احمد سکوتوره از قوام نکرومه دعوت کرد و گفت به کشور من بیا و تو رئیس جمهور کشور من باش. چنین شخصیتی، قوام نکرومه را به کشور خودش آورد. در زمان ریاست جمهوری و آن دوره ای که بنده در سیاست خارجی به طور اجرایی و عملی فعال بودم، از رجال سیاسی دنیا، کمتر شخصیتی را به قوت او دیدم. او تقریباً سه مرتبه به ایران آمد. البته فشار آورده بودند تا برای میانجیگری جنگ به ایران بیاید. او در دیدارهای خصوصی - داخل اتومبیل و در رفت و آمدها - حرف‌های خوبی می زد. می گفت اگر بعد از انقلاب به شما حمله نظامی نمی شد، من تعجب می کردم؛ بنابراین تعجبی ندارد که به شما حمله کرده اند. تصریح می کرد که حمله عراق علیه شما، سازمان یافته، از پیش طراحی شده و کار بین المللی است، نه کار کشور عراق. راست هم می گفت، همین طور بود. حمله نظامی کردند، به خیالشان قضایا تمام می شود، اما نشد. محاصره اقتصادی کردند، اما نشد. این بیست و دو سال مرتب فشار می آورند و اذیت می کنند. این دشمنیها طبیعی است. راه مقابله با این دشمنیها تسلیم شدن نیست.

این نکته را داخل پرانتز بگویم؛ عده ای نگویند دشمنی که این قدر اذیت می کند، شما چه داعی ای دارید؟ بروید با



او کنار بیاید! در قضایای مهم سیاسی که به سرنوشت ملتها ارتباط پیدا می کند، کنار آمدن یعنی تسلیم شدن؛ یعنی همان چیزی را که دشمن می خواهد، عمل کردن. مثل یک نفر که می خواهد خانه شما را بگیرد و شما زیر بار نمی روید؛ مرتب سنگ می اندازد و شیشه ها را می شکند و اذیت می کند. آن وقت یکی به شما بگوید با دشمنی که این قدر اذیت می کند، کنار بیاید! کنار آمدن این است که شما از خانه بیرون بروید و کلید خانه را به او بدهید! کنار آمدن، یعنی تحقیر و به اسارت دادن یک ملت؛ یعنی تأمین خواسته دشمن درباره یک ملت. نجات از این دغدغه ها و مشکلات، یک راه بیشتر ندارد و آن، فکر کردن، اندیشیدن، ضد حمله فراهم کردن و دشمن را به ستوه آوردن است. نسل جوان در چنین میدانی است که تکلیف و مسؤولیت دارد.

اگر کسی در مقابل جوانان ادعا کند و بگوید نظام اسلامی ما هیچ عیبی ندارد و همان قالبی را که اسلام خواسته، ما پیاده می کنیم، گزاف گفته است. به هیچ وجه این طور نیست. خود ما انسانهای ضعیفی هستیم. وقتی کسانی اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یا اسم مبارک ولی عصر رومی فدا را می آورند، بعد اسم ما را هم دنبالش می آورند، بنده تنم می لرزد. آن حقایق نور مطلق، با ما که غرق در ظلمتیم، بسیار فاصله دارند. ما گیاه همین فضای آلوده دنیای امروزیم؛ ما کجا، کمترین و کوچکترین شاگردان آنها کجا؟ ما کجا و قنبر آنها کجا؟ ما کجا و آن غلام حبشی فدا شده در کربلای امام حسین علیه السلام کجا؟ ما خاک پای آن غلام هم محسوب نمی شویم. اما آنچه که حقیقت است، این است که ما به عنوان مسلمانانی که راهمان را شناخته ایم، تصمیم خود را گرفته ایم و نیروی خود را برای این راه گذاشته ایم؛ با همه وجود در این راه حرکت می کنیم و ادامه خواهیم داد. نواقصی در کار ما وجود دارد؛ همه این نواقص هم قابل حل است. البته وقتی این نواقص را حل کنیم، این طور نیست که به غایت مطلوب رسیده ایم؛ نه، راه کمال تمام نشدنی است. در این جاده ای که ما حرکت می کنیم، هر کیلومتر به کیلومتر آن توقف ممنوع است؛ نباید توقف کرد؛ همچنان باید جلو رفت. بسیاری از مشکلات کنونی که ملت و کشور ما با آنها دست به گریبان است، قابل حل است. مقداری از آنها برعهده من و امثال من و برعهده دولتمردان است؛ یک مقدار از آن هم برعهده مردم است.

مهمترین نقاط ضعفی که در زمینه مسؤولان وجود دارد - که من آن روز هم در میدان امام اشاره مختصری به آن کردم و الان آن را برای شما جوانان بیشتر باز می کنم - چند مورد است:

یکی مسأله سستی بینش و ایمان انقلابی و اسلامی در بعضی از مسؤولان است. اینها مجذوب نسخه های سیاسی غربند؛ آن هم نسخه های غلط از آب درآمده. لیبرال دمکراسی غرب که یک روز گفته می شد اوج تکامل فکر و عمل انسان است و بالاتر از آن چیزی وجود ندارد - که به نظر من خود این حرف نشانه کونه فکری است که آدم نقطه ای را پیدا کند و بگوید از این بالاتر ممکن نیست انسان حرکت کند؛ نه. انسان در حرکت خود بی نهایت است - امروز به دست خود، خودش را رسوا کرده است. این لیبرالیسم، همان چیزی است که امروز ماجرای افغانستان و سالهاست مسأله فلسطین را به وجود آورده است. این اومانیسیم دروغین غرب، همان چیزی است که پنجاه سال ملت فلسطین را ندیده می گیرد و می خواهد آن را به کلی حذف کند. از خودش سؤال نمی کنند که اصلاً ملت فلسطین در دنیا وجود داشته یا دروغ است. اگر قبول دارید سرزمینی به نام فلسطین وجود دارد، پس کو آن ملت؟ خواستند یک ملت و یک نام جغرافیایی را به کلی از روی کره زمین حذف کنند. امروز اومانیسیم و لیبرالیسم و دمکراسی آنها به اختناق و خفقانی رسیده است که حتی نمی خواهند به یک رسانه خارجی اجازه دهند که اخبار افغانستان را پخش کند! این، جریان آزاد خبر از نظر غرب است. این نسخه، رسوا شده و غلط از آب درآمده است؛ درعین حال فلان مسؤول ما که به برکت انقلاب اسلامی عزت و احترامی پیدا کرده و به خاطر اظهار طرفداری از اسلام و امام و انقلاب، ممکن است چهار نفر به او احترامی بگذارند، ناگهان طرفدار لیبرال دمکراسی غربی بشود که نقطه مقابل مردم سالاری اسلامی است! اصلاً مردم سالاری اسلامی و آزادی در اسلام، آن نیست؛ یک حقیقت دیگر است. گاهی چنین مواردی به ندرت



پیدا می شود. البته من خدا را شکر می کنم که مسؤولان طراز اول کشور، عمیقاً معتقد به مبانی اسلامی اند. دشمن نتوانسته است نفوذ فکری و سیاسی خود را به جاهای حساس برساند. امروز رؤسای سه قوه و مسؤولان طراز اول، عمیقاً به آرمان امام و انقلاب معتقدند؛ اما در بعضی از دستگاہها چنین مواردی پیدا می شود که من آن روز هم اشاره ای کردم.

در حوزه اندیشه، قانون شکنی می کنند. حوزه اندیشه و فکر هم قوانینی دارد و باید از آن قوانین پیروی کرد. اگر کسی درباره یک مبناي فکري شبهه ای دارد، قانونش این است که آن را در مراکز تخصصی و محافل علمی مطرح کند. یا باید شبهه را برطرف کرد و از ذهن خود زدود، یا اگر شبهه اشکال واقعی است، آن را به یک نظریه تبدیل کرد و ذهنهای اهل علم و اهل نظر را نسبت به آن منقاد نمود. این حضرات از این قانون پیروی نمی کنند. شبهه ای به ذهن آنها می آید، خودشان دچار بی اعتقادی می شوند و بر اثر هزار گونه ابتلاء و گرفتاری، پایه های ایمان عمیق قلبی شان را موربانه هوی و هوس و رفاه زدگی و دنیا طلبی می جود و می خورد و شبهه دار می شوند؛ آن گاه می آیند شبهه را در افکار عمومی مطرح می کنند و اسمش را هم تجدیدنظر می گذارند! این خیانت به افکار عمومی است. تجدیدنظر یعنی چه؟ یک وقت معنای تجدیدنظر این است که انسان از خطایی، اندیشمندانه و منصفانه برمی گردد. این امر بسیار خوبی است؛ اما تجدیدنظرهای سیاسی، مصلحتی و ناشی از تغییر موقعیتها و تطمیع دشمن، تجدیدنظر نیست؛ اینها هرهری مسلکی است.

ما در اسلام اجتهاد دائم داریم. اجتهاد دائم، یعنی انسان صاحب نظر همیشه در صدد تکمیل فکر خود است. در راه تکامل، گاهی انسان خطایی را تصحیح می کند؛ این درست و خوب است. در طریق فکر اسلامی، صاحب نظران، اندیشمندان و انسانهایی که قدرت اجتهاد و استنباط در مبانی فکری و نظری انقلاب را دارند - نه هر کسی که ادعا دارد، نه کسی که صلاحیتهای علمی و فکری لازم را کسب نکرده است - دائم باید فکر کنند و اندیشه را تکمیل نمایند. این امر خوبی است.

نباید تابع حزب باد باشیم و هر روز، باد به هر طرف که وزید، آن گونه تصمیم بگیریم؛ یا نگاه کنیم ببینیم دشمن چه ژستی می گیرد، ما هم ژست خود را با او تطبیق کنیم؛ اگر او اخم کرد، ما چهره ترس آلود بگیریم؛ اگر او حرف تندی زد، ما چهره معذرت طلبانه به خود بگیریم! این که نشد.

انسان اگر زندگی سیاسی بعضی افراد را از اول انقلاب تا به حال نگاه کند، می بیند ملغمه عجیبی از انواع و اقسام فکرهاست! یک روز بود که چنین آدمهایی به این اکتفا نمی کردند که در شعارها، مردم فقط «مرگ بر امریکا و مرگ بر شوروی» بگویند. می گفتند باید بگوییم «مرگ بر شرق و غرب»! ما می گفتیم شوروی سمبل یک تفکر و یک راه غلط است؛ امریکا سمبل جنایت و ستم است؛ چه دلیلی دارد شما بگویید «مرگ بر شرق و غرب»؟! می گفتند شما محافظه کار و سازش طلبید! از جمله همین حضرات، امروز کسانی هستند که حاضرند بروند رسماً در مقابل امریکا و انگلیس عذرخواهی کنند و بگویند ما غلط کردیم، اشتباه کردیم به شما بدگویی کردیم؛ ما را ببخشید! بعضی از همین افراد، آن روز در اوایل انقلاب، روی تندیهایی بی رویه، چنان نظرات عجیب و غریب اقتصادی ای مطرح می کردند که انسان شاخ درمی آورد! می گفتیم اینها کجایش اسلامی است؟ می خواستند تفکرات بسیار تند چپ سوسیالیستی را به اسم اسلام تحمیل و پیاده کنند. بعضی از آنها که مسؤولیت داشتند، کارهای بدی هم در آن روز انجام دادند. من فراموش نمی کنم، ما در شورای انقلاب - سالهای 57 و 58 - قانونی داشتیم که سرمایه داران قبل از انقلاب را به چهار دسته تقسیم کرده بود: بند (الف)، بند (ب)، بند (ج)، بند (د). بند (ب) کسانی بودند که سرمایه های آنها از طریق نامشروع و غیرقانونی به دست آمده بود؛ حکمش هم این بود که دولت باید آن سرمایه ها را تصرف کند. بند (ج) کسانی بودند که سرمایه های آنها از راه نامشروع به دست نیامده بود؛ لیکن وامهایی کلانی از بانکها گرفته بودند، تقلب کرده بودند و پول را پس نداده بودند. بنابراین آنها می بایست وامهایی خود را ادا می کردند.



اگر ادا می کردند، کارخانه ها مال خودشان می شد؛ اما اگر پرداخت نمی کردند، کارخانه های آنها تصرف می شد. اوایل ریاست جمهوری من گروهی مسؤول تشخیص بند (ب) و (ج) و این طور کارها بودند. البته این کارها دست بنده به عنوان رئیس جمهور نبود؛ دست نخست وزیر و دستگاه هیأت دولت بود. من اطلاع پیدا کردم یک عده در این هیأت هستند و اصرار دارند که بند (ج) را به بند (ب) تبدیل کنند؛ یعنی کارخانه ای که می شد صاحب آن بدهکاری اش را به بانک بدهد، بعد کارخانه اش را راه بیندازد و کار کند و کارگزارانش هم بی کار نباشند، می خواستند نگذارند این کار انجام گیرد. در آن موقع، چنین گرایش چپ ضد سرمایه داری افراطی نابحق وجود داشت. همان آدمها امروز کسانی هستند که حاضرند در مقابل کمپانی داران و سرمایه داران صهیونیستی فرش قرمز پهن کنند تا به ایران بیایند و سرمایه گذاری کنند! انسان از چپ ترین ایده مارکسیستی، به افراطی ترین ایده دست راستی اقتصادی متحوّل شود؛ اسمش را هم تجدیدنظر بگذارد! این تجدیدنظر نیست؛ این هُرّه‌ری مسلکی است. آن روز افراط بود، امروز هم افراط است. وجود این آدمهای تجدیدنظرطلب در برخی از دستگاههای گوناگون، اسباب زحمت و خطر است. اگر در دانشگاه باشند، ضرر می رسانند؛ اگر در دولت باشند، ضرر می رسانند؛ اگر در مجلس باشند، ضرر می رسانند؛ هر جا و در هر نقطه ای باشند، ضرر می رسانند. یکی از آسیبهای ما این است. یک آسیب دیگر، دنیازدگی است. خیلی از ما - آنهایی که قدرت و پست را طعمه دانستند - متأسفانه دچار دنیازدگی شده ایم. پنج، شش سال پیش از این، در پیامی به انجمن اسلامی دانشجویان - چون آن روز چیزهایی را حس می کردم - به این نکته تصریح کردم و گفتم بعضی افراد باید مواظب باشند اسیر چرب و شیرین دنیا نشوند. کسی که برای خود مسؤولیتی قائل است، اگر دنیازده و رفاه زده شد، کارش زار خواهد شد و کار مردم را هم زار خواهد کرد. بعضی از مشکلات ما ناشی از ضعف بعضی از مدیریتهاست که به کارهای جزئی و فعالیتهای سیاسی و حزبی سرگرم و مشغول می شوند. این قدر که من در این خصوص تأکید می کنم، بعضی کسان می گویند فلانی با حزب و تحرّز مخالف است؛ در صورتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اولین حزب را ما درست کردیم. اگر تحرّز به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، من طرفدار آن هستم. منتها من تحرّز را این نمی دانم که عده ای از داعیه داران سیاسی، به دنبال کسب قدرت، دور هم جمع شوند - ده نفر، پانزده نفر، بیست نفر - و با شعار و ایجاد هیجان و جذابیتهای دروغین، مردم یا گروههایی از مردم را به این طرف و آن طرف بکشانند و مرتب دعوا و اختلاف راه بیندازند و برای این که بی کار نمانند، یک مسأله کوچک را بزرگ کنند؛ یک چیز کم اهمیت را پُراهمیت جلوه دهند و روزها و هفته ها درباره اش بحث و تحلیل کنند؛ بر اساس آن، دوست و دشمن معین کنند؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دشمن است؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دوست است. بنده اینها را تحرّز نمی دانم. اینها روشهای غلط سیاسی است که در دنیا هم رایج است. دل ما خوش بوده است که در ایران این چیزها رایج نباشد؛ اما متأسفانه بعضی کسان به این چیزها دلبستگی دارند. بسیار خوب؛ اما اگر کسی مسؤولیتی را قبول کرد، چنانچه بنا شد چنین دلبستگی ای پیدا کند، به آن مدیریت ضربه خواهد زد. من یک وقت به بعضی از مسؤولان دولتی پیغام دادم و گفتم ساعتی را که شما در جلسه حزبی خود صرف می کنید - البته نمی گویم پول و امکانات می گیرید - متعلق به دولت و مردم است. شما حق ندارید آن را صرف مسائل حزبی و جناحی و گروهی و امثال اینها بکنید. یک مقدار ضعفهای ما ناشی از اینهاست؛ والا ما مدیران خوبی داریم. بعضی افراد به مدیران دولتی ایراد می گیرند؛ نه. مدیران ما در بخشهای مختلف بر روی هم خوشبختانه مدیران خوبی هستند. بعضی از آنها حقیقتاً در جاهایی همّت می گمارند، که من نمی خواهم از آنها اسم بیاورم؛ والا جا داشت این کار را بکنم. از همین مسؤولان دولتی افرادی هستند که می شود اسمشان را آورد و به عنوان آدمهای موفق به مردم معرفی کرد. منتها اسم آوردن از بعضی، ممکن است نفي بعضی دیگر تلقی شود؛ بنابراین اسم نمی آورم؛ اما خوشبختانه از این گونه افراد داریم؛ به شرطی که آن کارهایی که گفتم، نباشد.



یکی دیگر از عیوب و آفتها، عدم اتحاد کلمه است. اتحاد کلمه هم لازم است، که من چون آن روز در میدان امام، بیشتر روی این نکته تکیه کردم، دیگر نمی‌خواهم آن را در این جا تکرار کنم. لازم است مسؤولان مواضع واحدی اتخاذ کنند؛ بخصوص در مسائل جهانی و مسائل عمده کشور. وقتی اندک اختلافی در حرف مسؤولان پیدا می‌شود، شما می‌بینید رادیوهای بیگانه چگونه اینها را بزرگ و چند برابر می‌کنند. حتی آن جایی که اختلافی نیست، اختلاف را جعل می‌کنند؛ برای این که نشان دهند بین مسؤولان اتحاد کلمه نیست. آنها از جمع منسجمی که با هم کار کنند و همدل باشند، خیلی می‌ترسند. خوشبختانه ترکیب قانون اساسی ما، راه حل مشکلات را معین کرده و رهبری را به عنوان محور، در نقطه مرکزی همه مسؤولان قرار داده است. این امکان و فرصت بسیار بزرگی است تا مسؤولان بتوانند با وحدت کلمه، با همدیگر کار کنند.

از جوان چه انتظاری وجود دارد؟ ما از جوان می‌خواهیم راه را گم نکنند. نقد، اشکالی ندارد؛ اما نفي، بزرگترین ظلم به این ملت است. بعضی کسان به زبان نقد، نظام اسلامی را نفي می‌کنند. بعضی کسان انتقادی که بر فلان مدیر و مسؤول وارد است، انتقاد به نظام می‌دانند. این غیرمنصفانه است. نظام اسلامی یعنی ترکیب قانون اساسی. روشهای اجرایی و عملیاتی این نظام، در خود قانون اساسی هست و به طور واضح در وصیت نامه و سیره و بیانات امام بزرگوار وجود دارد. مهمترین وظیفه این است که از کمربند تأمینی بسیار مستحکم ملت ایران که هویت جمعی ما را به وجود می‌آورد - یعنی نظام اسلامی - با همه وجود پاسداری کنیم. جوان، با هوشیاری و حوصله و همت جوانی اش باید در محیط کار و تحصیل و مسؤولیتهای آینده، همه همتش این باشد که از نظام حراست کند. تکمیل و برطرف کردن عیوب نظام یک حرف است؛ مقابله و نفي و همراهی با براندازان نظام حرف دیگری است. انسان از ته دل غمگین می‌شود که بشنود در یک محفل دانشگاهی، یک وقت یک عنصر به اصطلاح دانشگاهی بگوید: مرد کسی است که در کشور بماند و با این نظام مبارزه کند تا ریشه آن را بخشکاند! کسی که تلاش می‌کند ریشه این نظام اسلامی و الهی و مردمی را خشک کند، مرد است؟! آن هم نظامی که این همه تلاش انسانی و مردمی در راهش به کار رفته؛ نظامی که این همه جوان برای آن فداکاری کرده اند؛ نظامی که خونهای این همه شهید در راهش بر زمین ریخته شده است؛ نظامی که دلسوزان این کشور، این همه سختی و ناهمواری و ناگواری را در راه استحکام آن تحمل کرده اند؛ نظامی که یک ملت بزرگ با همه وجود خود، آن را سر پا نگه داشته است؛ نظامی که در دنیا مایه عزت اسلام و شرف و سربلندی ایران شده است. تلاش برای خشکاندن ریشه این نظام، مردانگی است؟! این بزرگترین نامردی است. البته این پندارهای کاملاً کوتاه نظرانه، جز از دل‌های معلول و معیوب صادر نمی‌شود. ریشه این نظام، بسیار مستحکم است؛ جزو عمیق ترین ریشه هاست و دشمنیهای بزرگ هم به فضل الهی نتوانسته آن را تکان دهد. نقاط کلیدی که باید مورد توجه شما عزیزان قرار گیرد، اینهاست: حفظ قانون اساسی و خط امام - که در وصیت نامه آن بزرگوار مجسم و متبلور است - و شعارهای اساسی و سیاستهای کلی کشور. اینها چیزهایی است که باید با همه وجود از آنها پاسداری کرد و آنها را گرمی داشت.

از جوانان این انتظار وجود دارد که عدالتخواهی را از یاد نبرند. آزادی را با همان مفهوم بسیار والای اسلامی - چه آزادی فردی، چه آزادی اجتماعی و سیاسی، چه آزادی معنوی و روحی - جزو خواستههای همیشگی خود بدانند و از یاد نبرند. مبارزه با فقر و ایجاد رفاه عمومی را جزو مطالبات خود بدانند. امر به معروف و نهي از منکر هم جزو مهمترین مسائلی است که جوانان باید به آن اهتمام کنند. همچنین در برابر فریب رسانه‌ها در واژگونه جلوه دادن حقایق، تسلیم نشوند. امروز مهمترین تلاش دشمن این است که از پیشرفته ترین ابزار و روشهای ارتباطاتی مدرن و فوق مدرن استفاده کند؛ برای این که حقایق کشور ما را واژگونه جلوه دهد. تسلیم خواسته آنها نشوید و اندیشمندانه با مسائل برخورد کنید. تسلیم اختلافاتی که بین بعضی از مسؤولان وجود دارد و متأسفانه بعضی از مطبوعات هم به آن دامن می‌زنند، نشوید. بین دو نفر مسؤول، مسأله ای پیش می‌آید؛ چنان به آن پر و بال می‌



دهند که به یک مسأله اجتماعی و عمومی تبدیل می شود و ذهنها را به خود مشغول می کند. آن روز من اشاره کردم که سر قضیه ای، رئیس قوه مجریه و رئیس قوه قضائیه نظرات مختلفی دارند که هم در قانون راه حل آن مشخص است و هم راه حل نظری و عملی آن مشخص است. من شنیدم که رئیس جمهور محترم از این که نامه شان به رئیس قوه قضائیه در رسانه ها پخش شده، نگران و ناراحت بوده اند. آن طور که به من خبر دادند، از طرف دفتر ایشان پخش نشده بود. شما ببینید همین را دستمایه اختلاف قرار دادند و جنجال به پا کردند. در مجلس بارها آن را تکرار کردند و مطبوعات هم مکرراً به آن دامن زدند و به یک مسأله اساسی مملکت تبدیل کردند؛ در حالی که مشکل مملکت، این نیست. مشکل مملکت، مسأله ایجاد اشتغال، آبادانی کشور، آب کشاورزی و امثال اینهاست. ما در کشور این همه مشکل داریم؛ پرداختن به این مسائل کوچک چه اهمیتی دارد؟ در جریان همکاری قوا با همدیگر، از این گونه موارد اختلاف بارها پیش می آید. آیا باید روزنامه ها و افراد سیاسی کار این را به مشغله عمده ذهنی جوانان تبدیل کنند؟! شما تسلیم نشوید و این چیزها را مشغله عمده خود ندانید. مشغله عمده ای که باید جوان را به خود متوجه کند، همینهایی است که گفتم: عدالت طلبی، حفظ نظام اسلامی، دشمن شناسی، اهمیت دادن به استقلال کشور، اهمیت دادن به پیوند و ارتباط بین مسؤولان و مردم. البته چیزهایی هم هست که مخصوص جوانان عزیز ماست؛ بخصوص جوانانی که مشغول تحصیل علم هستند؛ و آن پرداختن به خود است.

عزیزان من! کمبود علم و عقب افتادگی علمی ما را جبران کنید؛ و این با درس خواندن، فکر کردن، کار کردن و شجاعت علمی داشتن حاصل می شود. ایمان خود را تقویت کنید. احساسات پاک و دلهای روشن و نورانی و صفاهای شما، بهترین فرصت برای شماسست تا پایه های ایمان را در دلهای خود مستحکم کنید، که بحمدالله وجود دارد. خدا را شکر می کنیم که بسیاری از جوانان ما - شاید بشود گفت اکثریت بزرگی از آنها - پاکدامنند. مواظب باشید آلوده دامن طلبان عالم - که می خواهند همه جوانان دنیا آلوده دامن باشند - نتوانند به آرزوی خود در مورد شما برسند. نیروی اراده خود را تقویت کنید. به ورزش اهمیت دهید. من بخصوص روی ورزش تأکید می کنم. من ورزش را به عنوان یک کار بین المللی، نمایشی و هیجانی، در درجه دوم می دانم؛ در درجه اول، ورزش برای تقویت و سلامت جسم است، که این را برای همه جوانان کشورمان - از زن و مرد - لازم می دانم. خود را برای رساندن این بار به منزل آماده کنید. این بار مربوط به شماسست؛ این کشور و این نظام متعلق به شماسست. بخشی از راه را نسل قبل از شما طی کرده است. کسی که باید بخش بیشتر این راه را ان شاءالله با آگاهی وسیعتر طی کند، شما هستید.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، روزبه روز بر نورانیت این جوانان بیفز. پروردگارا! به محمد و آل محمد، آینده روشن و سربلند و پیروز ایران را به دست مقتدر این جوانان رقم بزن. پروردگارا! سعادت دنیا و آخرت را به آنها عنایت کن و همه آنها را سربازان ولی عصر عجل الله له الفرج قرار بده و دعای آن بزرگوار را در حق ما و همه این جوانان مستجاب فرما.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته